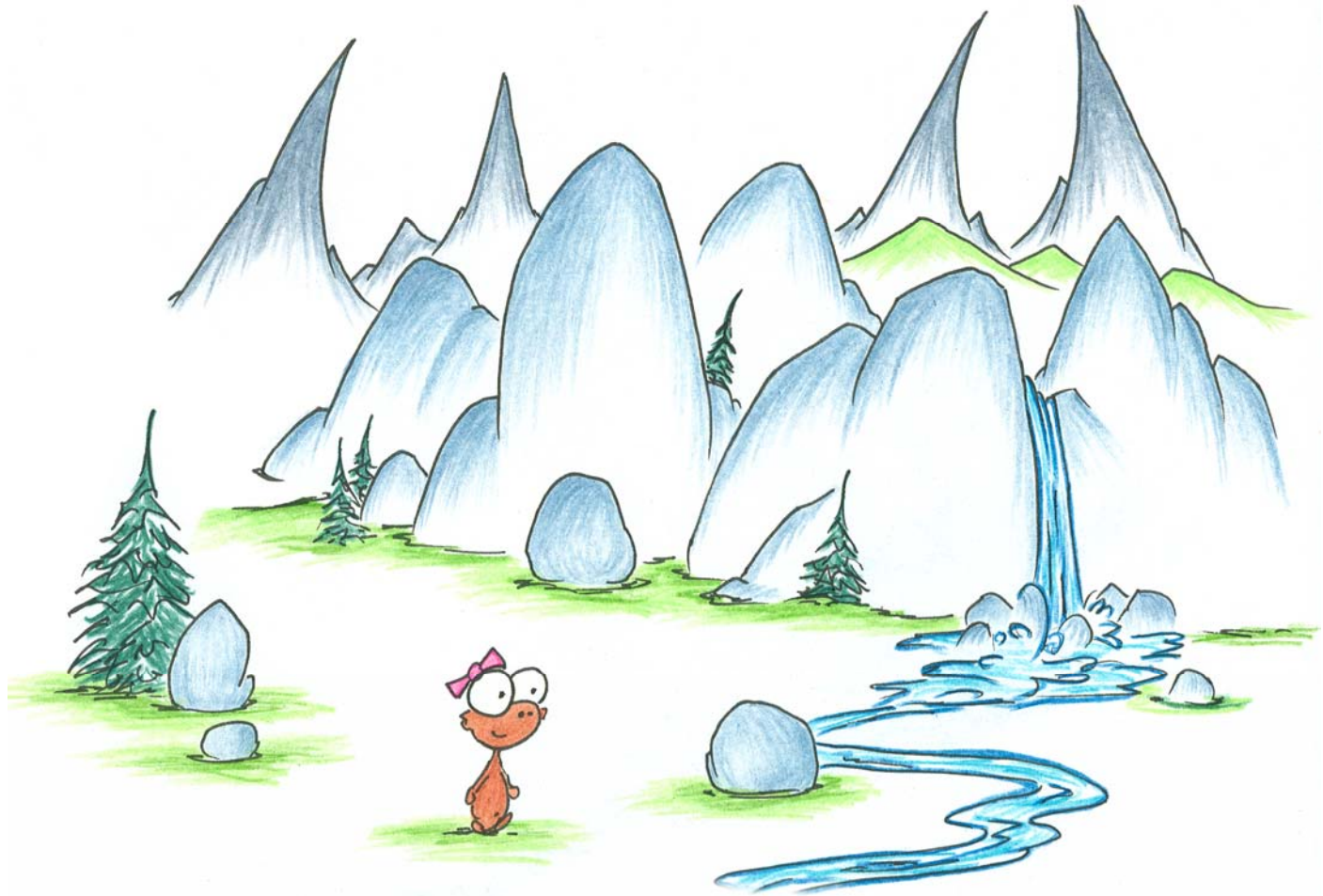


سگ پاکوتاه آهن ربایی



نویسنده: آقای هایس رابرتس

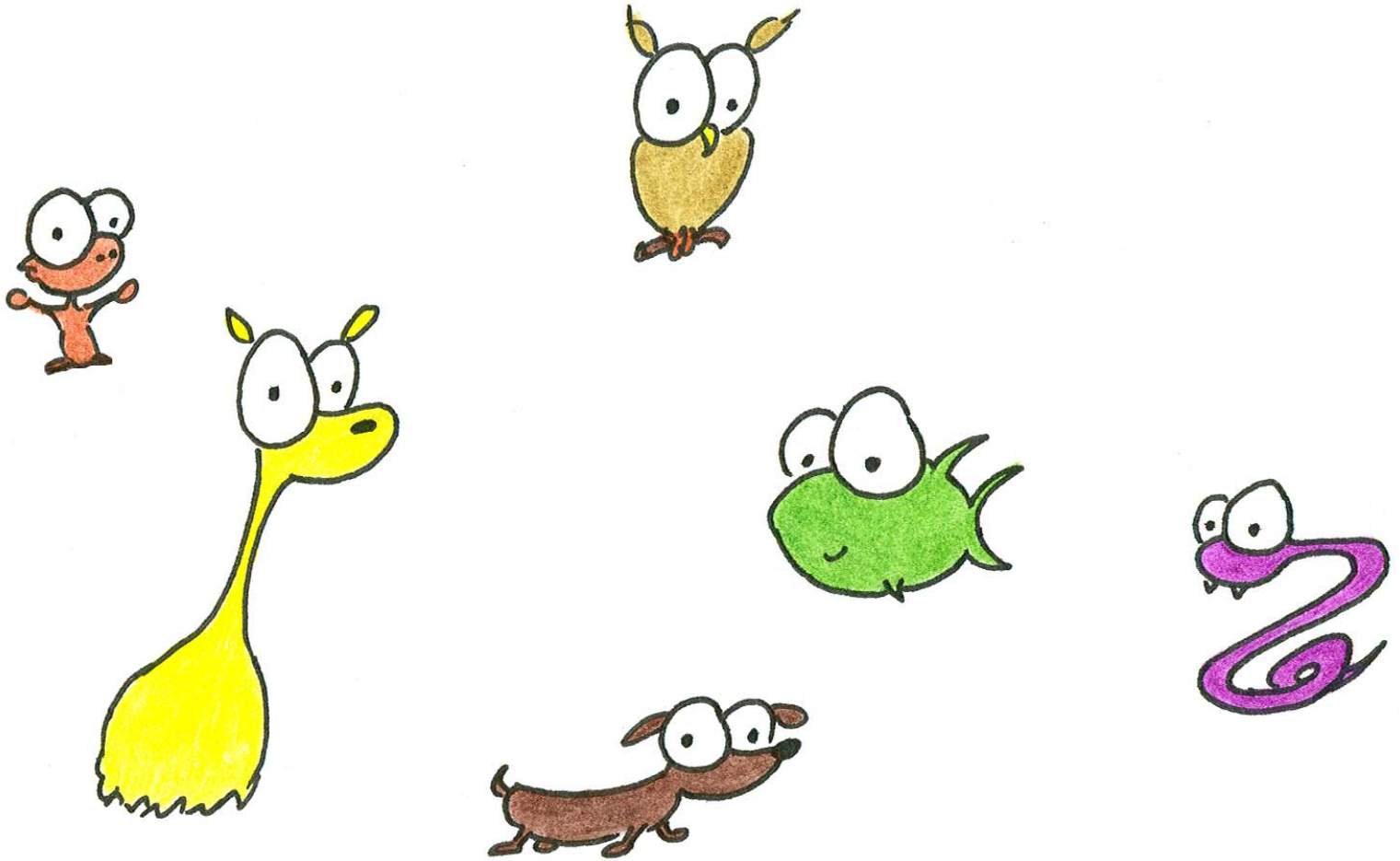
مترجم: پریسا مٹمری



روزی روزگاری یه میمون کوچولو به اسم کی کی ماری زندگی می کرد.



یه روز بعد از اینکه اتاقش رو کاملاً تمیز و مرتب کرد از مامانش اجازه گرفت تا بره به مغازه ای که توش اسباب بازی های آهن ربائی برای فروش داشت



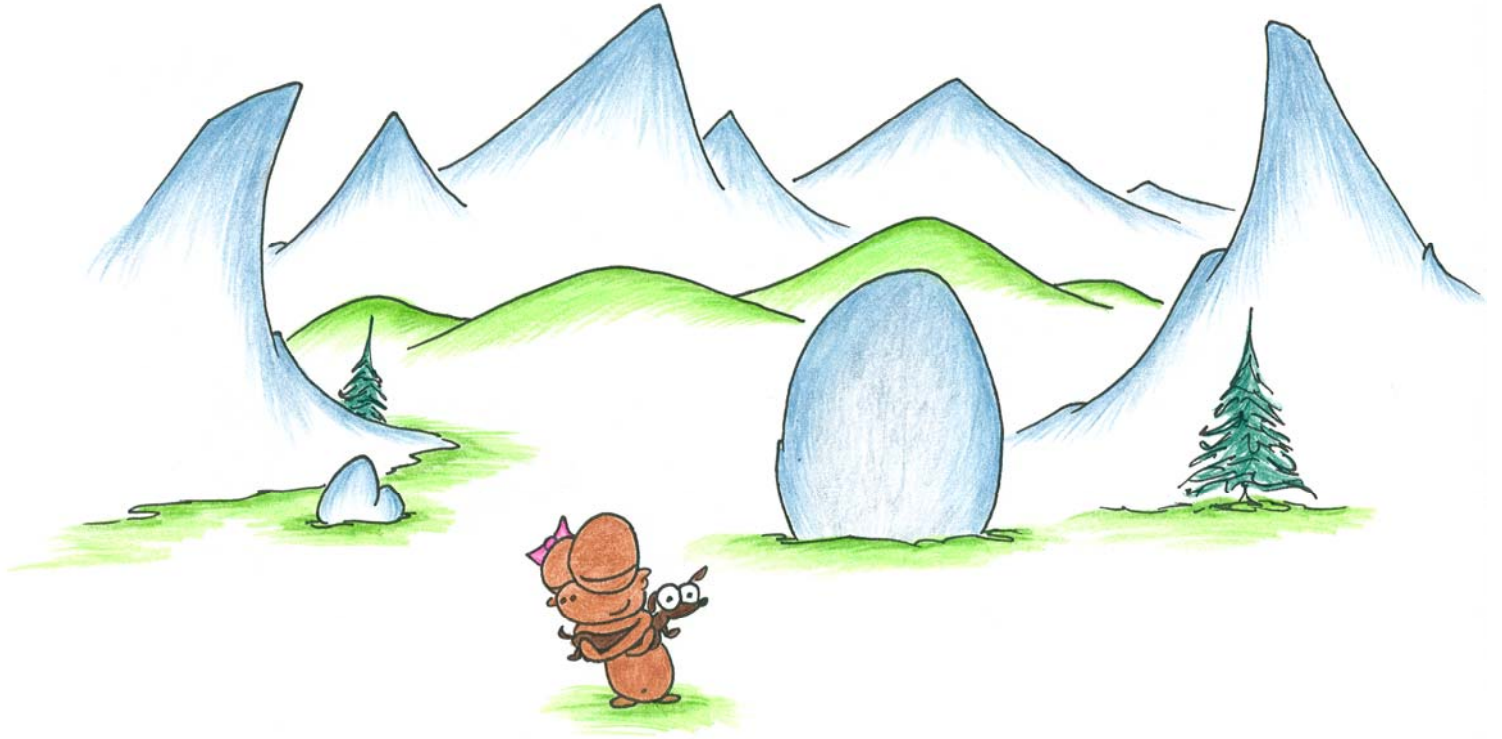
یه عالمه اسباب بازی های قشنگ آهنربائی تو مغازه بود که می خواست یکی رو انتخاب کنه .



بالاخره تصمیم می گیره که یه سگ پا کوتاه آهنربائی رو انتخاب کنه



و 1000 تومن برای خریدش پول می ده



کی کی ماری سگ پا کوتاه آهنرباییش رو خیلی دوست داشت



هر جا که می رفت اونو با خودش می برد تا همه
جاهایی رو که خودش دوست داشت رو بهش نشون بده



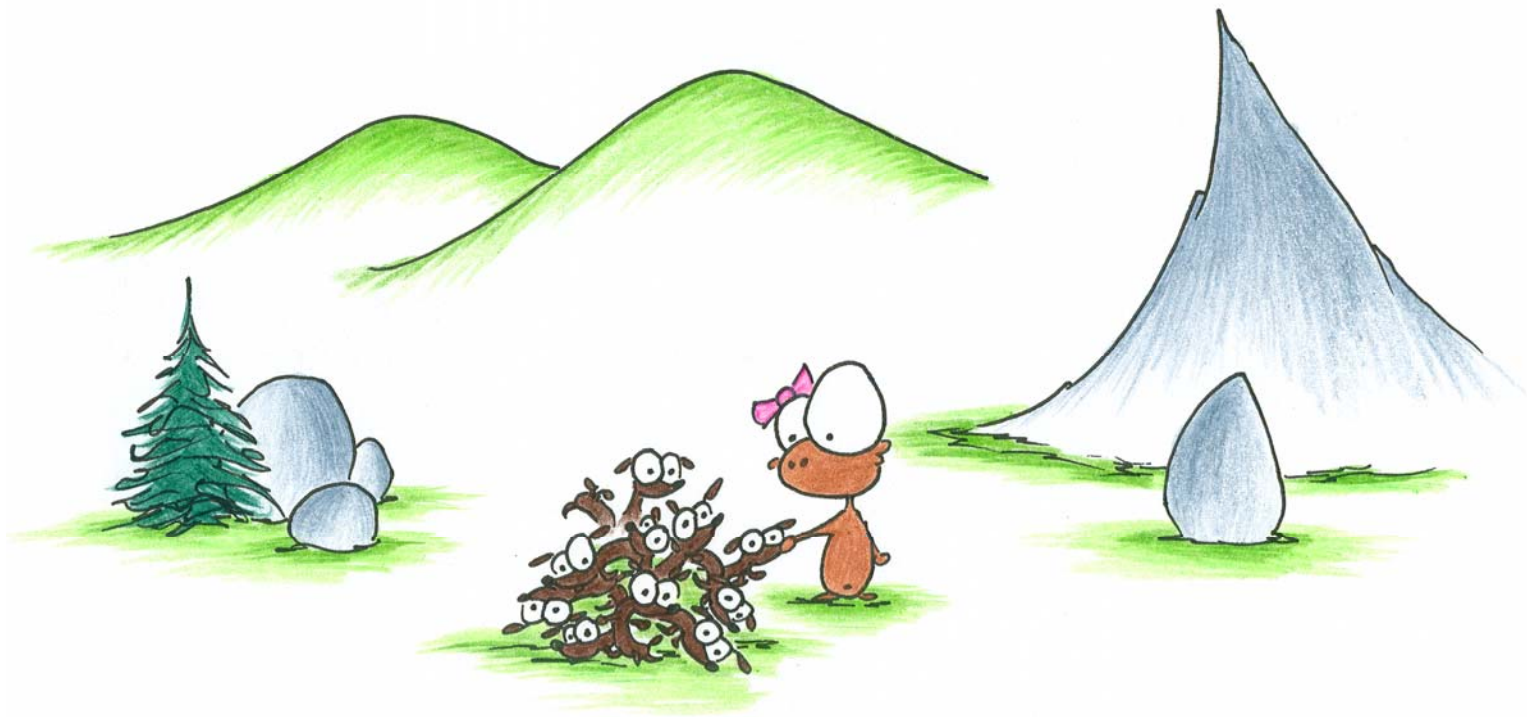
ولی وقتی که به رودخونه نزدیک شد ، دید که سگ های پا کوتاه واقعی اونجا زندگی می کنن ،
یه دفعه یه اتفاق عجیب و غریب افتاد.



سگهای پا کوتاه واقعی ، خود به خود می چسبیدن به سگ پا کوتاه آهنبایی کی کی ماری



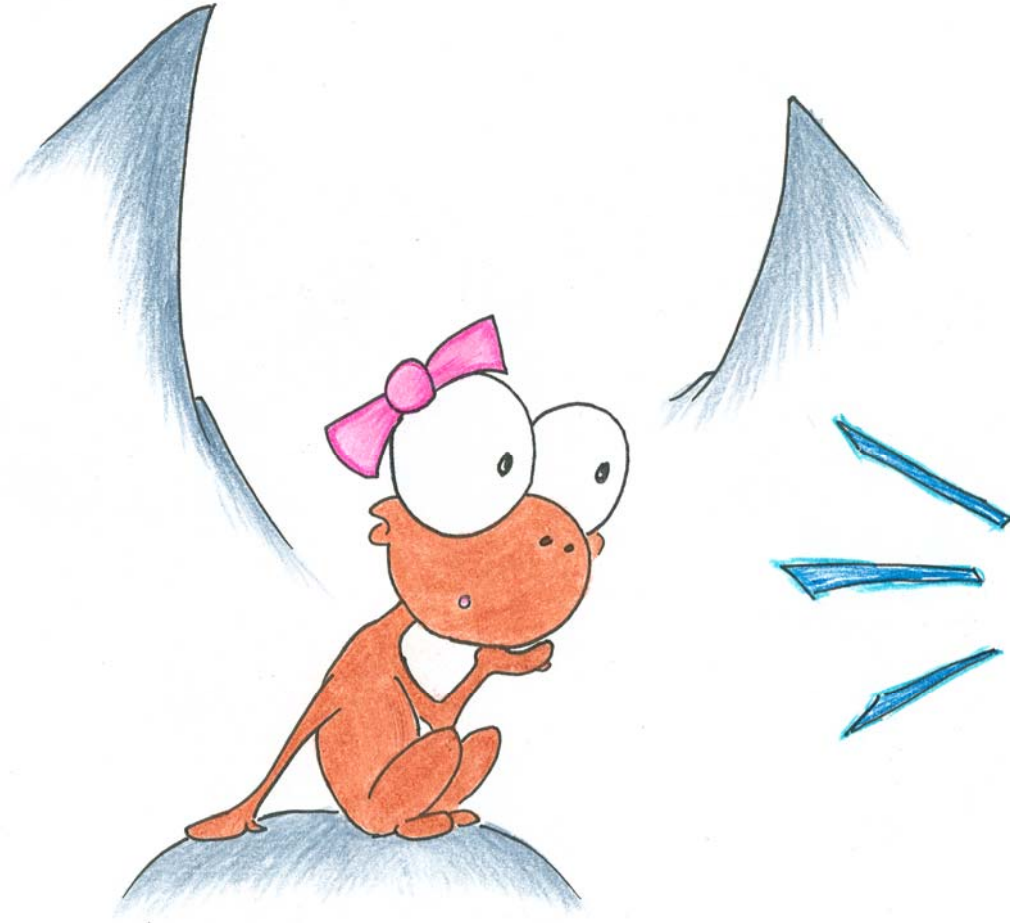
برای همین تصمیم گرفت تا تند تند راه بره ، چون فکر می کرد اگه سریع راه بره اون سگهایی که به سگش چسبیده بودن ازش جدا می شن و می افتن رو زمین.



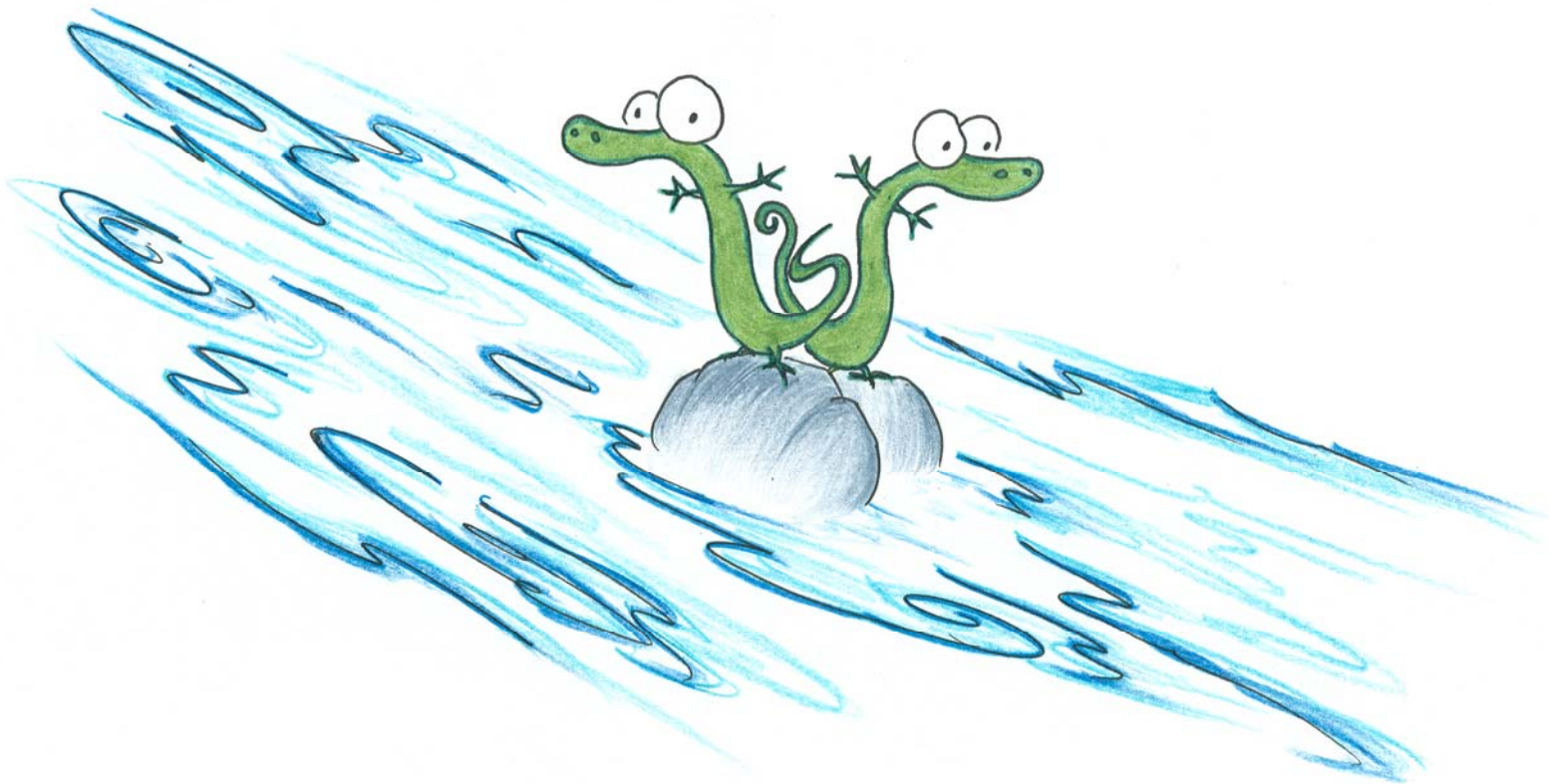
ولی اونها همچنان چسبیده بودن و جدا نمی شدن



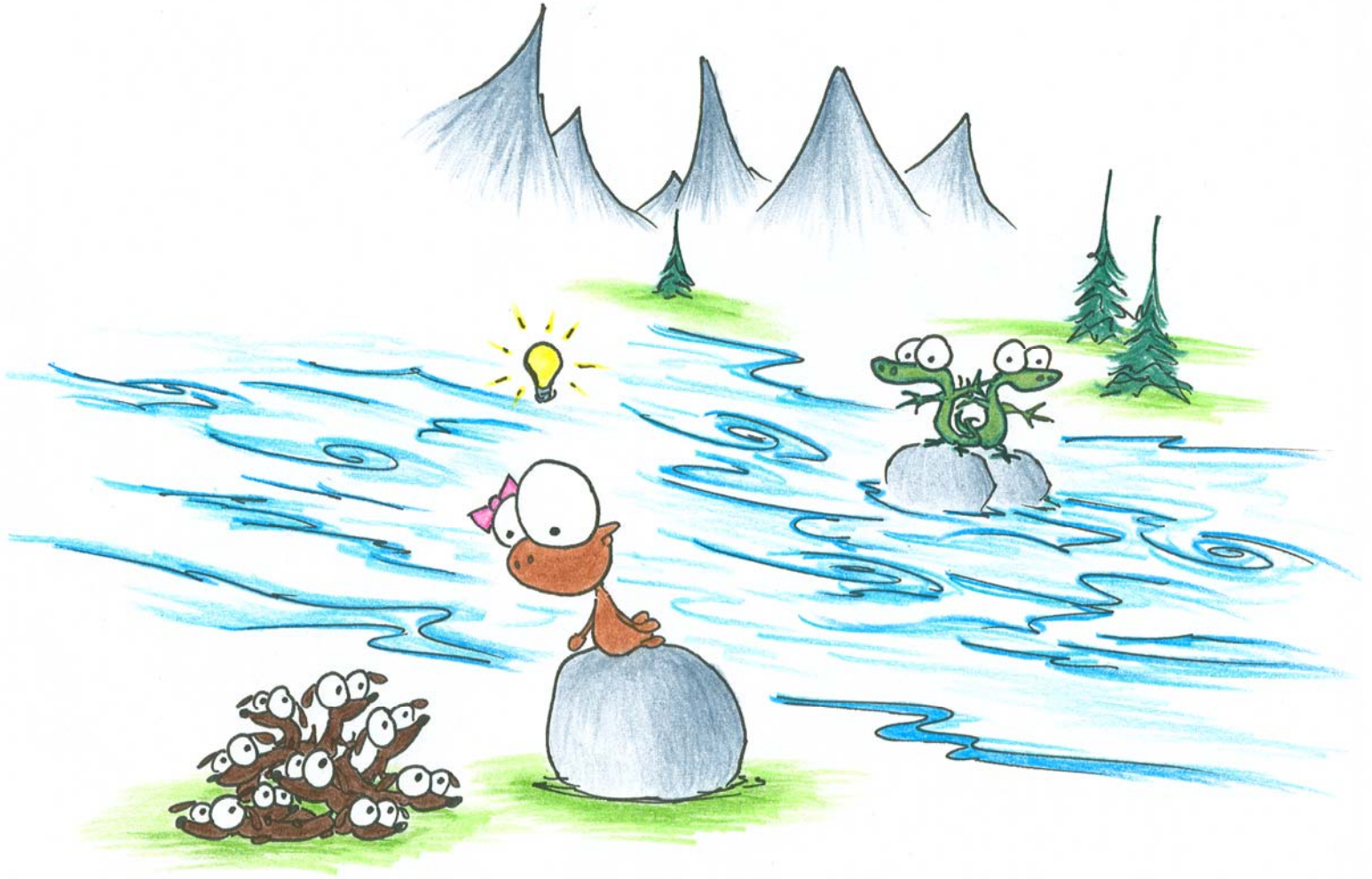
بالاخره سگها اونقدر سنگین شده بودن که کی
ماری نمی تونست اونها رو با خودش جایی ببره ،



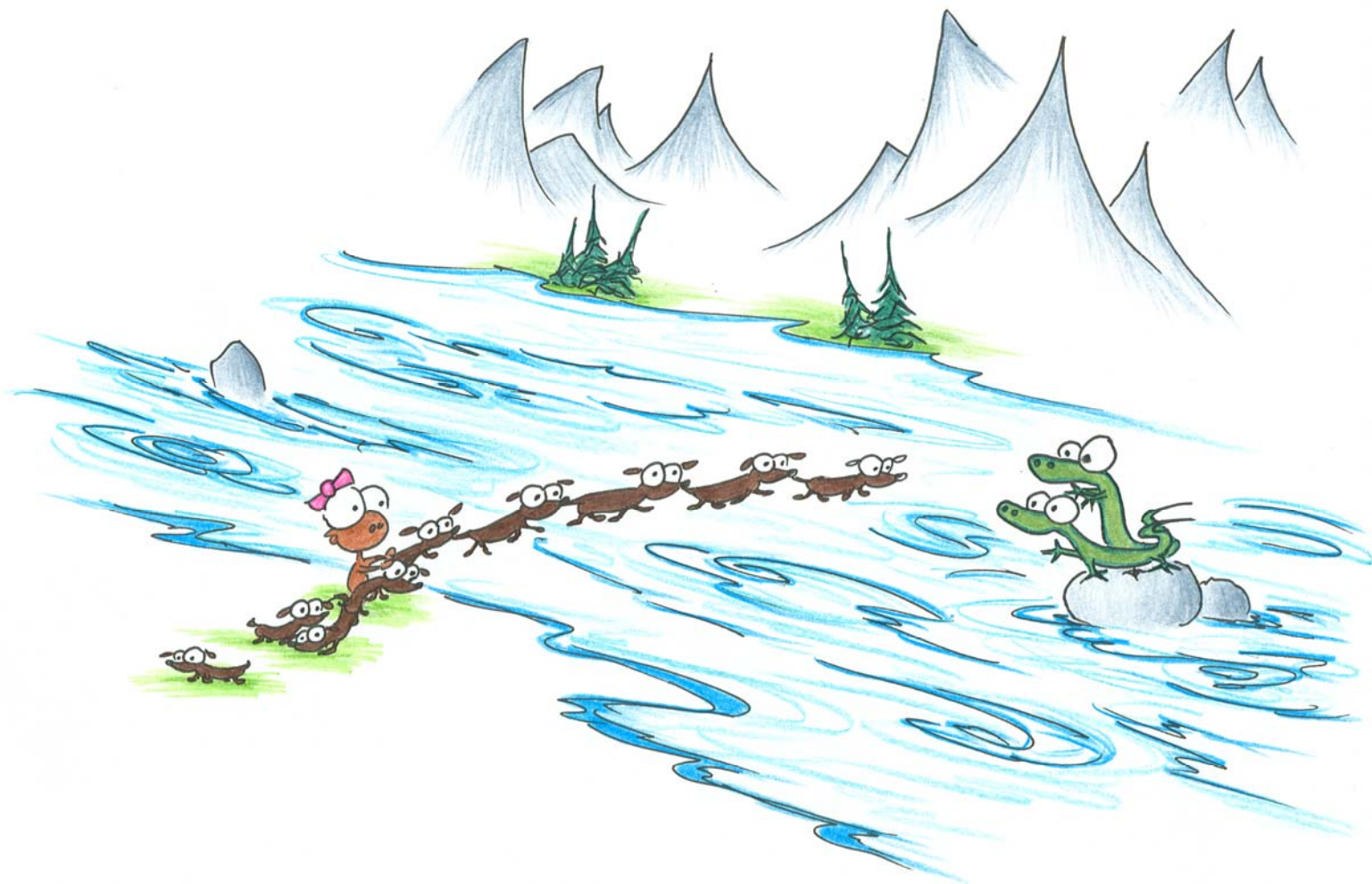
یه دفعه یه صدای بلند شنید!



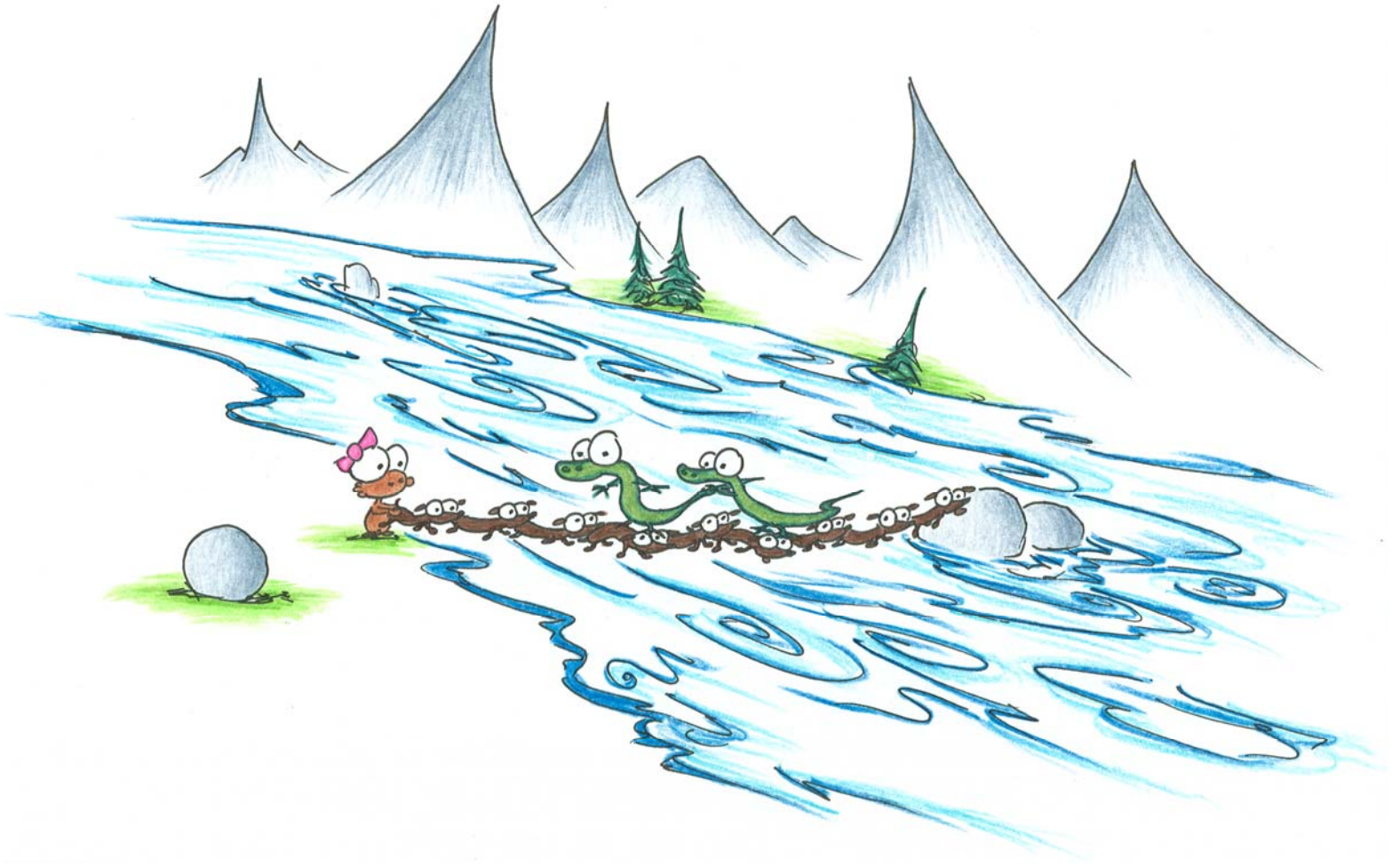
متوجه شد که توی رودخونه دوتا سوسمار وسط آب گی افتا



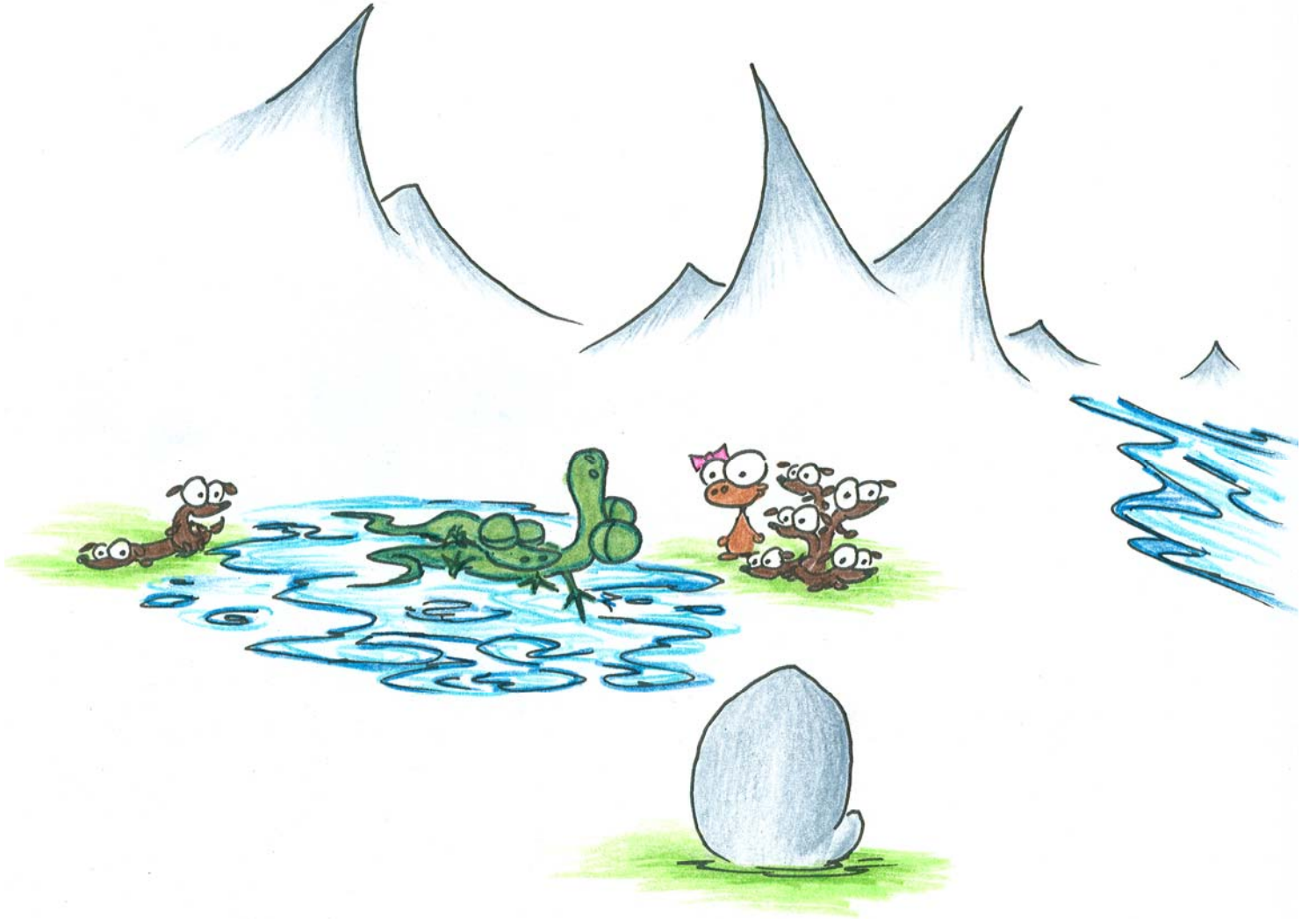
کی کی ماری یہ فکری بہ ذہنش می رسہ



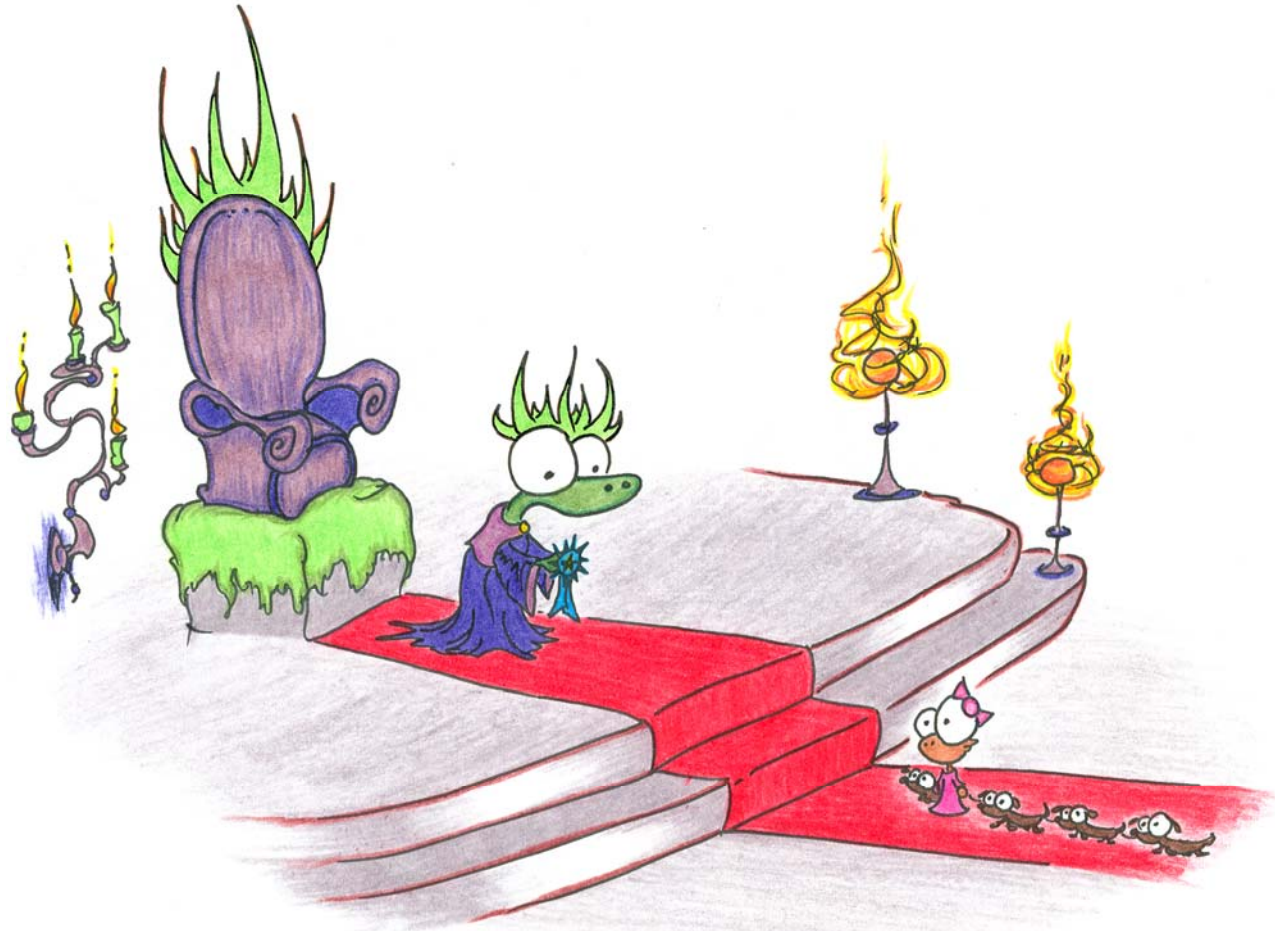
اون تمام قدرتش رو جمع می کنه (البته بیشتر قدرتش به خاطر خوردن اسفناج بود)
و سگهای پا کوتاه رو که به هم چسبیده بودن مثل یه طناب به اون طرف رودخونه پرتاب می کنه



به خاطر اینکه اون سگها آهنربایی بودن با چسبیدن به همدیگه یه پلی از سگهای آهنربایی ساختن



سوسمارها به خاطر هوش و ذکاوت کی کی ماری نجات پیدا می کنن



پادشاه سوسمارها به کی کی ماری یه مدال با روبان آبی
به خاطر نجات دادن جون اون سوسمارها می ده



اون شب ، کی کی ماری و همه سگهای پا کوتاهش با آرامش و راحتی به خواب می رن

